

کرده است، چهره‌ای پیچیده، دو پهلو و چندلایه است که غیر از افلاطون سخنگویی ندارد.

دل‌مشغولی اصلی افلاطون در تمامی گفت‌وگوهایش، حتی آن دسته از گفت‌وگوهایی که بیشتر جهت‌گیری منطقی یا متافیزیکی دارد، اخلاق و تعلیم و تربیت بود. او براساس دیدگاه‌های اخلاقی و شناخت‌شناسانه به‌شدت با نسبی‌گرایی پروتاگوراس^۵ و تعلیم و تربیت فارغ از ارزش‌های اخلاقی یا مذهبی ملهم از اندیشه‌های گورگیاس^۶ مخالف بود. از نظر او تعلیم و تربیت ترویج سلامت نفس است. اما سلامت نفس برای او نه آنچه که بی‌واسطه از تجربه اخذ شده باشد بلکه تجسم الگویی ایده‌آل است. بنابراین از نظر او تعلیم و تربیت راستین نمی‌تواند مبتنی بر مقدمات طبیعت‌گرایانه یا اثبات‌گرایانه^۷ باشد.

افلاطون برخلاف دیدگاه امروزی و با الهام از کتاب مقدس، مفهوم و منشاء ارزش‌ها را امری مطلق و نه طبیعی می‌دانست و می‌بایست میان اخلاق طبیعت‌گرایانه و قراردادی که هر دو برای او غیرقابل‌پذیرش بودند یکی را انتخاب می‌کرد. به عقیده افلاطون معیارهای اخلاقی باید مطلق باشد و خود را بر جهان طبیعی تحمیل کنند و نه اینکه برگرفته از آن باشند. بنابراین، او موظف بود تا معیارهای اخلاقی خود را به‌منزلهٔ امری واقعی و باین‌حال خارج از جهان تجربی عرضه کند. کل طرح فلسفی افلاطون تلاشی منسجم جهت عرضه مبانی متافیزیکی غایب در بصیرت‌های اخلاقی و تربیتی سقراط بود.

در تمامی گفت‌وگوهای افلاطون، سقراط (یا در چند مورد خاص جانشین‌های او) از عقاید حال حاضر طرف گفت‌وگو آغاز و برای زدودن باورهای نادرست و خوب فهمیده نشدهٔ او و سوق دادن به‌سمت آنچه تلاش می‌کرد که به‌زعم

PLATO

افلاطون اشراف‌زاده‌ای یونانی بود که در دهه بیستم زندگی‌اش به حلقه سقراط پیوست که تأثیر دیرپایی بر اندیشه فلسفی او باقی گذاشت. پس از اعدام سقراط، از فعالیت صریح سیاسی که از جوانانی با موقعیت اجتماعی او انتظار می‌رفت، چشم‌پوشی کرد و به نوشتن و تعلیم و تربیت روی آورد. آکادمی او (که حدود ۳۸۵ ق.م بنیان نهاده شد) یکی از نخستین نهادهای یونانی در امر پژوهش و آموزش عالی محسوب می‌شود.

تمام نوشته‌های افلاطون در قالب گفت‌وگو^۱ هستند، به‌غیراز نامه هفتم^۲ که به‌طور احتمالی از میان نامه‌هایی که به او نسبت داده شده است، تنها نامه معتبر است. شخصیت محوری اکثر گفت‌وگوهای افلاطون، سقراط است و او به غیر از دو مرتبه در آپولوژی^۳ و یکبار در فایدون^۴ هرگز از زبان خودش سخن نگفته است و یا از خودش نامی به میان نیاورده است. تعیین تاریخ دقیق گفت‌وگوهای افلاطون به‌شکلی کامل و مجزا به دوره‌های نخستین، میانی و واپسین امکان‌پذیر نیست با وجود ابهامی که در مرز میان این دوره‌ها وجود دارد، و جزئیات این بحث در خلال دو قرن گذشته بسیار محل مناقشه بوده است.

اطلاعات موجود درباره سقراط بسیار اندک است. او به بی‌تقوایی و فساد جوانان محکوم شد و در ۳۹۹ ق.م با خوردن سم از دنیا رفت. در این مقاله از همان سقراطی سخن گفته می‌شود که افلاطون به او اشاره کرده است. سقراط آن‌گونه که افلاطون او را در گفت‌وگوهایش معرفی

^۱. dialogues

^۲. Seventh Letter

^۳. Apology

^۴. Phaedo

^۵. Protagorean

^۶. Gorgias

^۷. positivistic

به راستی می‌اندیشد به او بگوید، زیرا به باور او پاسخ درستی که حامل عقیده پاسخ‌دهنده نباشد، فاقد هرگونه ارزش تربیتی است.

اما پرسشگری تنها مخاطب را مجبور به روبه‌رو شدن با تناقض‌ها و عقاید غیرمستدل درست یا نادرست خودش می‌کند بدون آنکه او را در پذیرش عقیده‌ای جایگزین متقاعد کند. بدین ترتیب، پرسشگری سقراطی منجر به *آپوریا*^{۱۰} یعنی *بن‌بست*^{۱۱} می‌شود، جایی که مخاطب مصمم رویارویی با نادانی‌اش می‌شود (اما به‌طور معمول پذیرای آن نیست). این وضعیت نادانی، امری سودمند است زیرا به شخص اجازه می‌دهد به دنبال حقیقتی برود که به‌واسطه وجود عقاید نادرستی که پیشتر داشته، مانع از دستیابی‌اش به آن شده است. تعلیم و تربیت در واقع نوعی آشکارسازی^{۱۲} است، اما «آشکارسازی ارزشی^{۱۳}» به‌معنای نوین آن نیست.

افلاطون به‌طور عمیقی نسبت به زبان بی‌اعتماد است. (برای مثال، نگاه کنید به: رساله‌های *اوتیدموس*^{۱۴}، *کراتیلوس*^{۱۵}). به باور او کلمات تنها می‌توانند آنچه را که پیشتر می‌دانیم به ما بیاموزند و اهمیت کمی دارند. سقراط می‌بایست از کلماتی به مانند شجاعت^{۱۶}، حکمت^{۱۷}، سودمندی یا موفقیت^{۱۸} در مقام انسانی معمولی بهره می‌برد تا چیز به‌طور کامل جدیدی را بیان کند. دانش به‌منزله امری متمایز از باور، نمی‌تواند این‌گونه به نسل بعد منتقل شود. بنابراین سقراط افلاطون

سقراط حقیقت بود، و همواره با موفقیت همراه نبود. گفت‌وگوهایی مانند *آپولوژی*، روایت افلاطون از دفاعیات سقراط، تیمائوس، عرضه‌کننده نظام هستی‌شناختی فیزیکی و فرضی افلاطون و وضع قوانین برای حکومت آینده، در این میان استثناء بودند که هیچ‌کدام از آنها به شیوه دیالکتیک قابل بررسی نیستند.

در بسیاری از گفت‌وگوها مانند *لاخس*^۱، در باب شجاعت، *اوتیرون*^۲، در باب دینداری، *منون*^۳ در آموزش فضیلت، *تیائوتوس*^۴ در باب ماهیت دانش، و همچنین به‌شکل محدودتر در بسیاری از گفت‌وگوهای «ساختاری»^۵ همچون *جمهوری*^۶ یا *سوفیست*^۷، ابزار گفت‌وگوی سقراط استنتاج^۸ و تلاش در طرح پرسش‌هایی از مخاطب به‌منظور درک ناسازگاری موضع نخستینش و توفیق در «تطهیر نفس»^۹ او از تناقضات است. عقلانی بودن این روش شاید به این سبب است که پرسشگری سقراطی هرگز مؤلفه عاطفی سنتی‌اش را از دست نداد. این‌گونه گفته شده است: سقراط به‌مثابه قاعده‌ای گزاره‌های انتزاعی را رد نکرد، بلکه در پرسش‌هایش از مخاطب خود با تمام پیچیدگی‌های شخصی عقلانی، عاطفی و اجتماعی او مواجه بود. برای سقراط وجه وجودی تعلیم و تربیت یعنی درگیری کامل مخاطب و تعهد شخصی او نسبت به واکنش‌هایش، بالاترین میزان اهمیت را دارد. او به‌طور مرتب از مخاطبش می‌خواهد که آنچه را که

^{۱۰}. aporia

^{۱۱}. dead end

^{۱۲}. clarification

^{۱۳}. value clarification

^{۱۴}. Euthydemus

^{۱۵}. Cratylus

^{۱۶}. courage

^{۱۷}. wisdom

^{۱۸}. utility, or success

^۱. Laches

^۲. Euthyphro

^۳. Meno

^۴. Theaetetus

^۵. constructive

^۶. Republic

^۷. Sophist

^۸. elenchus

^۹. cleansing of his soul

افلاطون

می‌داند. همان‌گونه‌که سقراط در *آپولوژی* مطرح می‌کند و از دشواری پذیرش عمومی آن آگاه بود، «زندگی نیازموده ارزش زیستن ندارد». تنها تأمل عقلانی که ارزش اخلاقی واقعی دارد.

قابلیت بنیادین آدمی خردورزی است، اما در اغلب موارد می‌تواند مختل و تحریف شود. به‌همین سبب افلاطون از غیرممکن بودن *akrasia* فقدان کنترل (به معنای دقیق امروزی «ضعف اراده»^۱ نیست) حمایت می‌کند. هر انسانی تلاش می‌کند تا به‌طور اساسی موجودی عقلانی باشد. آدمی آنچه را که خیر می‌داند هدف خود در نظر می‌گیرد، اما ممکن است و اغلب نیز اینگونه است که در این کار دچار اشتباه شود. اگر او خیر واقعی را بشناسد، نمی‌تواند از جست‌وجوی آن دست بردارد. بنابراین، اگر کسی بتواند باورهای نادرست خود را کنار بزند، باید قدرت ملاحظه امر خیر و عمل به آن را داشته باشد. (همان‌گونه‌که مفهوم اراده محض در تعریف خود امری غیرعقلانی است و این امر برای فلسفه کلاسیک یونان ناشناخته بود).

عقیده اساسی افلاطون بر این بود که میان دانش و باور تمایز واقعی وجود دارد و نه به‌طور صرف قراردادی یا ذهنی به‌مثابه تمایز میان خیر و شر. او در *گرگیاس* این تمایز را توضیح داد. بر حسب تفاوت میان امری که تلقین و یادگرفته شده است. هنگامی که کسی باوری را بر حسب زمینه‌های نامربوط همچون اقتدار یا مهارت سخن گفتن شخصی که تلقین‌کننده است پذیرفته باشد این را می‌توان امری نامید که تلقین شده است، اما شخص زمانی چیزی را می‌آموزد که قادر به عرضه استدلال‌های مرتبط برای نشان دادن صدق عقیده خود باشد. به عبارت دیگر، دانش تنها درجه بالاتری از باور نیست. کسی می‌تواند با عقیده خیلی محکم به چیزی

ناگزیر طعنه‌آمیز^۱ سخن می‌گوید. او به‌طور معمول از دیگران می‌پرسد و پاسخ آنها را رد می‌کند. و هنگامی که پاسخی را مطرح می‌کند، نمی‌توان هرگز اطمینان داشت که آیا به واقع آن را تأیید می‌کند یا اینکه به‌صرف به دلیلی که شاید رد گم کردن باشد، آن پاسخ را مطرح کرده است. طنز سقراطی^۲ همچنان ادامه دارد. این شیوه به ما نشان می‌دهد که پاسخ چه چیزی نیست اما هرگز دال بر این نیست که پاسخ چه چیزی هست.

این امر باعث آگاه کردن طرف گفت‌وگو از خطای خود (از نظر سقراط) یا عقاید غیرمعقولش می‌شود اما نمی‌تواند در عوض به او چیزی عرضه کند، یا اینکه تنها به او باوری دیگر را عرضه می‌دهد که بهتر از باور پیشین او نیست (مگر شاید آن جایی که پای مقاصد عملی در میان باشد). تنها پاسخی که برای مخاطب او باقی می‌ماند این است که او خود باید حقیقت را کشف کند، تا اینکه با اعتقاد شخصی و بی‌اعتنا به قدرت یا صرف بی‌دردسر بودن آن را انتخاب کند.

در قرن پنجم پیش از میلاد پرسش محوری تربیتی به مانند امروز، این بود که آیا عامل برتری آدمی، *arete* (اغلب امروز به اشتباه به فضیلت ترجمه شده است) را می‌توان آموخت؟ آیا هنر خوب زیستن وجود دارد؟ آیا کسی می‌تواند چگونگی دست یافتن به سعادت و موفقیت (*eudaimonia*) را به دیگران بیاموزد؟ اما *arete* نمی‌تواند فن یادگرفتنی باشد. هر فنی دو جنبه دارد. بهترین پزشک بهترین مسموم‌کننده نیز هست. اما *arete* را نمی‌توان بد به کار برد و نمی‌توان از آموزگار به شاگرد منتقل کرد. تنها دانش یاددانی که ارزش تربیتی دارد را سقراط افلاطون، دانش خودشناسی

^۱. lack of control

^۱. ironical

^۲. Socrates's irony

باور داشته باشد گویی که آن چیز را می‌داند، اما میزان عقیده ربطی به دانش ندارد. از نگاه افلاطون باور می‌تواند، ارزشی ابزاری و عملی داشته باشد اما ارزش دانش به‌طور اصولی امری هنجاری و به‌خودی‌خود اخلاقی است.

رشد خرد در تعلیم و تربیت برای خود خرد است. با این حال برداشت افلاطون از خرد قابل تفکیک از عاطفه نیست، حتی اگر با آن یکسان نباشد. اگرچه برای آدمی طبیعی است که خرد به دقت پرورش داده شود. بدیهی است که لااقل خرد در مراحل نخستین رشد، و حتی بسیار فراتر از آن، باید به کمک ابزارهای غیرعقلانی پرورش یابد. افلاطون ناخردی را در خدمت خردورزی قرار می‌دهد. می‌تواند تعلیم و تربیت تنها از راه ابزارهای روانشناختی و تجربی عمل کند. اما هدف تعلیم و تربیت امری تجربی نیست. تحول روانشناختی و ذهنی مستلزم تزکیه عقلانی است که تنها با تلاش شخص قابل دستیابی است.

دانش مستلزم عرضه دلایل است. اما وجود دلیل، به‌خودی‌خود کافی نیست تا شخص آن چیز را به منزله دانش درک کند. با این حال، هر دلیلی به‌خودی‌خود نیازمند دلیل است. بنابراین، برای اجتناب از این پسرفت بی‌انتهای دلیلی غایی لازم است. افلاطون آن را سرآغاز یا اصلی غیرفرضی می‌نامد. اما به‌عبارت دقیق، این اصل نمی‌تواند نخستین عضو یک سری باشد بلکه دلیلی از نوع دیگر است که خود نیازمند دلیل دیگر نیست. همان‌گونه که افلاطون آن را ایده خیر نامیده است.

شناخت عقلانی، داده تجربی نیست که پیشتر در آدمی وجود دارد، بلکه شناختی است که نسبت به آن آگاهی یافته است. افلاطون این آگاهی مورد علاقه خود از دانش محض را یادآوری^۱ نامیده است. شخص حقیقت را پیشتر اما به

شیوه‌ای متمایز شناخته است. عمل یادآوری نه در ایجاد پاسخ درست (که اغلب از سوی خود سقراط پیشنهاد شده است) بلکه در یافتن دلایل برای آن (← تئاتوس) و تغییر عقیده صرف به دانش مستدل است. بنابراین محتوای مندرج در کل پیکره عقاید شخص نه به منزله چیزی جدید بلکه به مانند چیزی که گویی تمام مدت در آن وجود داشته است درک می‌شود و در نهایت منجر به حکمت در مقام دانشی به‌طور کامل یکپارچه و فشرده خواهد شد.

وجه عاطفی تعلیم و تربیت در گفت‌وگوی هم‌نشست (مهمانی)^۲ مورد تأکید قرار گرفته است. دلیل افلاطونی، شعله بدون گرما نیست. در صعود به سوی زیبایی به‌خودی‌خود، واضح‌ترین بصیرت در باب واقعیت، متنها درجه رانش برانگیخته برای کسب آن است. امیال کور نیستند، بلکه ادراکات مغشوش از جنس متعلق خرد هستند. اساسی‌ترین رانش‌های انسان شبه‌آگاهی مبهم از طبیعت درست آدمی است. خرد تعالی رانش‌ها نیست، بلکه رانش‌ها شکل نازل‌تری از خرد هستند. گفت‌وگوی مهمانی معرف مؤلفه‌ای مهم در فلسفه تعلیم و تربیت افلاطون است. این گفت‌وگو آریستوفانس را انسانی در جست‌وجوی «نیمه گم شده خود» به تصویر می‌کشد. سقراط آریستوفانس را به این شیوه تصحیح می‌کند که آدمی ناقص اما کمال‌پذیر است. تعلیم و تربیت فرایندی است که به آدمی برای دست‌یافتن به کمال یاری می‌رساند. این امر تنها با درون‌نگری کامل به دست می‌آید، که امری به‌طور کامل شخصی است که در عین حال اعتباری همگانی دارد. عمیق‌ترین شکل ذهن‌گرایی، کامل‌ترین شکل عین‌گرایی است.

اما بی‌تردید، رساله جمهوری مهم‌ترین اثر افلاطون در زمینه تعلیم و تربیت است. موضوع ظاهری آن عدالت است. عدالت

^۲. Symposium

^۱. anamnesis

افلاطون

شده‌اند که بحث از واقعیت معقول بنیادین یعنی مثال خیر به‌شکل مستقیم امکان‌پذیر نیست. بنابراین، درست همان‌طور که خورشید اعیان (موجودات خارجی اعم از جواهر و اعراض) را مشاهده‌پذیر کرده است و ما را قادر به دیدن آنها می‌کند، مثال خیر نیز اعیان انتزاعی اندیشه را معقول می‌سازد و ذهن را قادر به کسب دانش . چگونگی درک مثال خیر از سوی ذهن (تربیت یافته)، در تمثیل غار بیان شده است. انسان‌های در غل و زنجیر درون غار رو به دیوار و پشت به دیگران قرار دارند و زندانیان به‌طور طبیعی سایه‌های روی دیوار را از اعیانی واقعی تر می‌پندارند که آنها قادر به دیدنشان نیستند. اگر زندانی در فرایندی دردناک، خود را از زنجیر رها سازد و به‌سوی منبع نور برگردد، می‌تواند چیزهای بیرون از غار را ببیند و درخواهد یافت که سایه‌ها تصویر کم‌رنگ چیزهای واقعی هستند. افلاطون سپس در جمهوری به نحوی که به‌طور کامل انضمامی است به بیان دقیق برنامه تربیتی دشواری (اگر نه دردناک) می‌پردازد که نیازمند وجود حاکمان (سپاهیان) است، کسانی که لازم است تا دانش را از راه درک واقعیت غایی یعنی مثال خیر به دست آورند. (تمثیل خط مستقیم پیچیده‌تر است و در تلاش برای وضوح بخشیدن به تمایز میان وضعیت گمان یا عقیده از حکومت شناخت است که می‌توان آن را از راه جهان طبیعی به دست آورد که مستلزم وجود سپاهیان است و می‌توان آن را تنها با در نظر گرفتن واقعیت یعنی جهان عقلانی مثل کسب کرد). بنابراین از نگاه افلاطون، تعلیم و تربیت نه بینایی را در چشمان نابینا گذاشتن بلکه «برگرداندن چشمان روح» از امر محسوس به امر معقول است. اما چشم نمی‌تواند بدون چرخش کامل روح این کار را انجام دهد. در این صورت تعلیم و تربیتی که به‌طور کامل عقلانی باشد، ممکن نخواهد بود.

فرایند طولانی تعلیم و تربیت به‌سوی خرد و نظم، پیش از تولد آغاز می‌شود و از راه حرکات منظم مادر باردار صورت

زمانی به دست آمدنی است که سلسله مراتب مناسب مؤلفه‌ها در روح و در شهر یا حکومت تحت هدایت خرد باشد. عدالت نه به‌سبب پیامدهای خیرش، بلکه به‌خودی‌خود خیر است. حکومت (که افلاطون آن را از جامعه متمایز نمی‌سازد) برای تعلیم و تربیت است و نه اینکه تعلیم و تربیت به خاطر حکومت باشد. در نخستین مرتبه ساختار نظری شهر، «شهر خوک‌ها» قرار دارد جایی که تمام نیازهای نخستین انسان‌ها فراهم شده است و تعلیم و تربیت به‌ندرت مخاطبی دارد. اما انسان‌ها با آنچه که جامعه حداقلی می‌تواند برای آنها فراهم آورد، خشنود نیستند. آدمی نیازمند هنر و تجمل و تعلیم و تربیت است و بدین ترتیب شاعران و پزشکان در این شهر حضور دارند و سرانجام به‌سمت تأمل و فلسفه سوق پیدا می‌کند.

در حکومت افلاطون سه گروه اجتماعی (نه طبقات به‌معنای کامل آن) با سه کارکرد متفاوت وجود دارند که با (بخش‌های) روح آدمی مطابقت دارند و عبارت‌اند از:

۱. فلاسفه: کسانی که در پرتو خرد، اداره شهر را برعهده دارند؛
۲. سربازان: خدمه لشکری که به‌طور اصولی مسئول تأمین امنیت داخلی و خارجی هستند؛ و
۳. پیشه‌وران. دو گروه اول را «سپاهیان» می‌نامند و عضویت در آنها موروثی نیست. شهر افلاطون نمونه‌ای از نخبه‌سالاری کامل است، اگرچه او عقیده داشت که فرزندان سپاهیان به احتمال زیاد، از جمله سپاهیان خواهند بود. هدف افلاطون اجتناب از خویشاوندسالاری و تفکیک موقعیت‌های مالی و خواست قدرت از قدرت واقعی در حکومت بود.

افلاطون، بنیان فلسفی برای دیدگاه‌های خود در زمینه تعلیم و تربیت (به‌ویژه تعلیم و تربیت سپاهیان) را نه به‌شکل مستقیم بلکه با استفاده از سه تمثیل بیان کرد. بنابراین او به توصیف فرایند تربیت واقعی پرداخت که به‌طور کامل انضمامی است. تمثیل‌های سه‌گانه پیچیده، خورشید، خط مستقیم و غار در رساله جمهوری به‌این‌سبب به کار برده

می‌گیرد. افلاطون همچنین بر نقش حیاتی تربیتی اسطوره و هنر تأکید دارد. تأثیر آنها بر شخصیت و عمل آدمی تنها به واسطه کارآمدی تربیتی‌اشان نیست، بلکه خطر تربیتی نیز دارند. بنابراین در شهر افلاطونی، هنر و به‌ویژه شاعری مورد سانسور قرار می‌گیرد. داستان‌ها ابزار مهمی برای شکل‌بخشیدن به شخصیت هستند که الگوهایی برای تقلید فراهم می‌آورند. تلقین مرحله ضروری در رشد خرد است. تعلیم و تربیت بدون میزانی از تلقین از مراحل نخستین جلوتر نخواهد رفت.

تعلیم و تربیت نخستین شامل ژیمناستیک برای بدن و موسیقی (شامل شعر) برای روح است. تمام شهروندان باید خواندن و نوشتن و حساب ابتدایی را به میزان توانایی‌اشان بیاموزند. آنها مستعد تداوم آموزش تا رسیدن به مرحله سپاهیان هستند. (بنابراین در گفت‌وگوهای جمهوری و قوانین، همه افراد مطابق با قابلیت‌هایشان از آموزش مشابه‌ای برخوردار خواهند بود).

مشخص است که مؤلفه حیاتی در تعلیم و تربیت سپاهیان، خواندن ریاضیات است. علوم پنجگانه ریاضی افلاطون شامل حساب، هندسه، حجم‌پیمایی، ستاره‌شناسی (جنبش‌شناسی) و موسیقی (صوت‌شناسی)، ذهن را از پدیده‌های مشخص دم‌دست به ساختار کلی زیرین آنها هدایت می‌کند. لذا ذهن به دیدن ایده‌ها یا مثال‌ها در پس نمونه‌های خاص عادت می‌کند. بنابراین، اگرچه تمام علوم ریاضی کاربردهایی خاص دارند، ارزش واقعی آنها نه در این کاربردها بلکه در درک و تأمل در باب نظم البته نه از راه متعلقات حواس است زیرا به سبب وجود همین نظم، علوم ریاضی رشد کرده‌اند.

در استعاره‌های موجود در جمهوری، ارواح حاضر در

سرزمین مردگان^۱ زندگی آینده خود را پیش از نوشیدن از رود فراموشی انتخاب می‌کنند (این داستان افلاطون اشاره به این دارد که دانستن همان یادآوری است) نخستین نفس، زندگی بافضیلت را در شهر قانون‌مند اما بدون فلسفه انتخاب کرده بود. او «مستبدترین‌ها»^۲ را برگزید و تنها پس از این‌گزینش دریافت که برای او مقدر شده است تا «فرزندانش را بخورد و حتی از شرورترین شیاطین رنج ببرد». به عبارت دیگر از خوش‌اقبالی^۳ نفس بود که با وسوسه‌ای شدیدتر از بردباری‌اش مواجه نشد. زندگی بافضیلت، بدون تأمل و ارزی‌اش نوعی تصادف بود، زیرا خود مسئول‌گزینش این زندگی نبود. در رفتار آشکار، فضیلت معمول او از فضیلت ذاتی و بالقوه (arete) واقعی قابل تشخیص نیست. اما این فضیلت ذاتی نه در عمل آشکار بلکه بالقوه در خصلت و منش شخص (ethos) وجود دارد.

این امر به ما کمک می‌کند تا بدانیم چرا افلاطون تراژدی را قالبی ادبی یا هنری نمی‌دانست. به این سبب که از نظر او تراژدی عرضه‌کننده عملی است که کامل تلقی می‌شود و شخص به واسطه پیامدهایش به خوش‌بختی یا بدبختی خویش می‌اندیشد. اما عملی که در این مرحله انجام شده است، هرگز بدون اخلاق کامل نیست. زیرا اخلاق پیش از عمل است و با لحاظ کردن، Eudaimonia شکوفایی واقعی انسان، یعنی خوش‌بختی و موفقیت، قابل ارزیابی است. تراژدی به لحاظ اخلاقی ناقص و از نظر تربیتی خطرناک است.

بنابراین eudaimonia شکوفایی انسان به منزله وضعیت بیرونی و نه درونی ذهن ماحصل اعمال یا رویدادهای خارجی نیست، بلکه ناشی از اخلاق و تمایلات شخص

^۱. Hades

^۲. the greatest of tyrannies

^۳. fortunate

افلاطون

هدف تعلیم و تربیت برای رسیدن به سعادت واقعی، گشودن راهی برای تغییر چشم‌انداز آدمی است، که هیچ روش آسانی برای آن وجود ندارد و برای دست یافتن به تحول روحی است که هرگز نمی‌توان آن را تضمین کرد. هر روح و جانی نیازمند رویکرد تربیتی متفاوت است. تعلیم و تربیت برای مؤثر بودن باید دارای بنیان فردی باشد و رویکرد مناسب برای کسی مانند خارمیدس جوان مناسب دیگرانی چون گرگیاس یا پولوس نیست.

Refrence

Phillips, D.C (ed) (۲۰۱۴) " *Plato, Encyclopedia of Educational Theory and Philosophy*, Samuel Scolnicoy.
London: SAGE publications, Inc.

مترجم: محسن بهلولی فسخودی

افلاطون درباره شانس موفقیت تربیتی بدین است. تعلیم و تربیت تابع زمان است و هیچ راه میان‌بری برای دست یافتن به فضیلت وجود ندارد. علاوه بر این، سقراط افلاطون نمونه‌ای از شکست تربیتی است. برخی از جوانانی که با آنها ارتباط داشته‌اند به بدترین مستبدین آتن بدل شدند. او نتوانست با بزرگسالانی همچون پروتوگوراس، تراسیماخوس یا گرگیاس که شخصیتشان پیشتر شکل گرفته بود، به جایی برسد، مگر با کسانی که پیشتر به فلسفه تمایل داشتند، مانند گلاوکن و آدیمانتوس در جمهوری یا فیِدون یا ثئاتتوس جوان در گفت‌وگویی که به نام خود اوست طرح کلی شهر جمهوری برای استقرار حکومت کامل نیست. این شهر در آسمان‌ها قرار دارد. این شهر مدینه فاضله نیست، بلکه معیاری است که با آن می‌توان حکومت‌های واقعی را مورد ارزیابی قرار داد. این هدف به تنهایی به دست آمدنی نیست بلکه مستلزم تلاش برای خوداصلاحی مداوم است و از آنجایی که امری بیرونی به شمار می‌آید معیاری غیرتجربی است که مسیر دنبال کردن را نشان می‌دهد.

افلاطون در آخرین گفت‌وگوش با نام *قوانین*، از نظریه به‌سوی عمل گذر می‌کند. *قوانین* برای حکومتی عملی طراحی شده‌اند که غیرفلاسفه آن را اداره می‌کنند و تا حد امکان مطابق با معیارهای جمهوری است. این قوانین با درک مزیت‌های سودمندان به‌منظور تمکین در مقدمه گفت‌وگو معرفی شده‌اند (درک آن‌ها بسیار سهل‌تر از فضیلت ذاتی